

شعر احمد شاملو و چشم‌انداز آینده آن

سعید رضوانی

احمد شاملو در شعر مدرن فارسی یکی از چند چهرهٔ انگشت‌شماری است که می‌توان آن‌ها را شاعران نفوکلاسیک نامید، یعنی کسانی که شعرشان تشخیصی ویژه دارد و جمع‌کثیری از ادب‌دوستان و ادب‌شناسان آن‌ها را صاحب‌اهمیتی خاص در تاریخ ادبیات فارسی می‌دانند. از جملهٔ اسباب و عللی که موجب شده تا شاملو به این جایگاه دست پیدا کند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. در شعر مدرن فارسی شاملو یکی از معدود کسانی است که به معنای درست و جدی کلمه زبانی خاص خود دارند یا - با توجه به انبوه شاعران مدرنی که زبان خود را از چند تن شاعر «زبان‌آور» گرفته‌اند - بهتر است بگوییم، شاملو از معدود کسانی است که زبانی خاص در شعر مدرن فارسی پیشنهاد کرده‌اند. زبان او (یعنی آن‌چه زبان نثر قرن‌های چهارم و پنجم دانسته‌اند^۱، اما عناصری امروزی، همچنین تا حدودی واژگان و اصطلاحات عامیانه را شامل می‌شود^۲) یکی از سه-چهار زبان شاخص و البته سنجیده و مقبول‌افتاده در شعر مدرن فارسی است.

۲. شاملو شاعری است که صاحب‌بینش است. البته هر شاعر و اصولاً هر انسانی صاحب‌بینشی است، بدین معنی که نگرشی به «جهان و کار جهان» دارد و براساس همان نگرش سخن می‌گوید و عمل می‌کند. پس وقتی می‌گوییم، شاعری از بینش برخوردار است، معنایی خاص از بینش مراد می‌کنیم. شاعر صاحب‌بینش در این معنا نگاهی بیش و کم اختصاصی به موضوعاتی که درباره‌شان می‌سراید، دارد. علاوه بر این می‌توان تداوم این نگاه را در آثار متعدد او که به دوران‌های مختلف زندگی‌اش تعلق دارند، مشاهده کرد. موضوعاتی نیز که وی دربارهٔ آن‌ها می‌سراید، در طول حیات هنری‌اش تغییر چندانی نمی‌کنند، چیزی که نشان از توجه ویژه او به مسائلی مشخص دارد. سرانجام نگاه او به آن مسائل قابلیت اثرگذاری دارد، یعنی بر مبانی فکری منسجم استوار است، چندان که می‌تواند بخش قابل‌توجهی از روشن‌فکران جامعه را به نحوی از انحاء جذب کند. شاملو همهٔ خصوصیات یاد شده را داراست.

۳. شاملو در شاعری صاحب ذوقی درخشان است. هر نکتهٔ مثبتی که در محتوای آثار شاعری بیابیم، تنها وقتی اهمیت پیدا می‌کند و اصولاً نمایان می‌شود که متکی به پشتوانهٔ توانایی‌های ادبی باشد. به عبارت دیگر شعر باید پیش از هرچیز شعر باشد، وگرنه درون‌مایه‌های فکری آن، هرچقدر ارزشمند باشند، امکان تجلی پیدا نمی‌کنند. شاملو نیز مثل هر شاعر بزرگ دیگری در درجهٔ اول شاعر توانایی است و این قابلیت‌های ادبی او است که به اندیشه‌هایش فرصت مطرح شدن می‌دهد. از جملهٔ این قابلیت‌ها می‌توان

^۱ مثلاً ن. ک. براهنی، قالب شعر شاملو، ص ۸۹۵.

^۲ See Rezvani, pp. 179, 185-187.

به مهارت‌های وی در استفاده از قالب‌های مختلف و متفاوت شعری، در ایجاد آهنگ شعر با شیوه‌های غیرمتعارف^۳، در تصویرسازی و در همنشین کردن واژگان مناسب با یک‌دیگر^۴ اشاره کرد.

این‌گونه خصوصیات برجسته شاملو که تنها به سه مورد آن‌ها اشاره شد، و البته کیفیت سیاسی-اجتماعی شعر او (کیفیتی که شاعر را طی چندین دهه از تاریخ معاصر ایران و در جریان بحران‌های اجتماعی متعدد و پی‌درپی به چهره‌ای شاخص در ادبیات متعهد و مردمی این کشور بدل کرد) هواداران بسیار زیادی برای وی به ارمغان آوردند که دسته‌ای از آنان کوشیدند تا به شخصیت او ابعادی افسانه‌ای دهند، و در قضاوت درباره شعرش پا را از حدود احتیاط فراتر نهادند. این گروه، خصوصاً پس از مرگ شاعر، او را بی‌هیچ چون‌وچرایی هم‌مدر درخشان‌ترین چهره‌های تاریخ طولانی ادب فارسی و گاه برتر از همه آن‌ها شناساندند. برای مثال محمود دولت‌آبادی او را «انسانی که بدیل حافظ است» می‌خواند^۵ و به این نیز بسنده نمی‌کند و ادامه می‌دهد: «[...] ای بامداد ای معجزه-ی نبوغ نهفته ملتی که در تمام طول تاریخ، فقط لحظه‌هایی فرصت یافته است تا خود را بروز دهد و تو، بی‌گمان درخشانترین ستاره‌ای»^۶. جواد مجابی می‌گوید:

این خیلی اهمیت دارد که شاملو توانسته این تضاد لازم را حل کند که یک من اجتماعی دارد در حال مبارزه برای بهبود وضع مملکت علیه ظلمی که به بشریت می‌شود و در عین حال صدایی دارد که از احوالات شخص خودش سخن می‌گوید و این به موازات همدیگر می‌شود همان چیزی است [کذا] که به شاملو مثل مولوی بعد شاعر ناب و شاعر پیام‌گزار می‌دهد.^۷

مثالی دیگر ضیاء موحد است که اعتقاد دارد:

در ادبیات فارسی اغلب معشوقه‌های ادبی داریم (که در شعر حافظ یا بسیاری از شاعران دیگر می‌بینیم)؛ این معشوقه‌ها اصلاً واقعی نیستند؛ تجربه‌ی عشقی هم در کار نبوده. شاعران به قول خود حافظ «از دور بوسه بر رخ مهتاب می‌زدند». می‌توان غزل‌هایی از حافظ نشان داد که سرتاسر آن بازی با کلمه است. برای نمونه:

زین خوش رقم که بر گل رخسار می‌کشی
خط بر صحیفه‌ی گل و گلزار می‌کشی
اشک حرم نشین نهان‌خانه‌ی مرا
زان سوی هفت پرده به بازار می‌کشی

^۳ Ibid., pp. 187–190.

^۴ ر. ک. مرتضی کاخی در: از بامداد ...، ص ۴۰۳.

^۵ ن. ک. دولت‌آبادی، ص ۳۰.

^۶ همان‌جا.

^۷ جواد مجابی در: بزرگ شاعر از نگاه شاعران، ص ۲۷.

تماماً بازی با کلمه است. اصلاً صحبت از عاطفه و احساس نیست. [...] اما در عوض محسوس‌ترین و انسانی‌ترین شعر عاشقانه‌ی مردانه متعلق به شاملوست.^۸

هواداران افراطی شاملو همچنین بر این نکته اصرار می‌ورزند که شعر او ماندگار و حتی جاودانه است. مثلاً سید علی صالحی درباره‌ی وی می‌نویسد: «[...] این پیر مغان، معنای عشق و حماسه را برای صد نسل بعد از خود باز سرود».^۹ جمشید برزگر می‌گوید: «نه دیروز، امروز و همه فرداها، نسل پیش، نسل من و پس از من شاملو را یگانه خواهند یافت؛ چنان که حافظ و فردوسی و نظامی و نیما را».^{۱۰} منوچهر آتشی نیز شعر شاملو را «الگوی ابدی» می‌خواند.^{۱۱} بگذریم از جاودانگی که به یقین می‌توان گفت، نصیب هیچ‌یک از آثار دست و اندیشه‌ی بشری نخواهد شد و اطلاق صفتش به شعر شاملو از مقوله‌ی مبالغه و اسطوره‌سازی شرقی است؛ حتی **ماندگاری** آثار هنرمندان و اندیشمندان چیزی نیست که معاصران ایشان بتوانند درباره‌اش تصمیم بگیرند و حکم صادر کنند، آن-هم بدین قاطعیت که درمورد شاملو شاهد بودیم.^{۱۲} فقط و فقط تاریخ است که نشان می‌دهد، آثار چه کسی مقبول نظر نسل‌های پس از او می‌افتد و تا مدتی طولانی پس از مرگش قابلیت اثرگذاری بر دیگران را دارد. بی‌شک اگر حکم تاریخ در حق هر هنرمندی با نظر هواداران معاصر او منطبق بود، در تاریخ شعر فارسی صدها، بلکه هزاران دیوان به ماندگاری اشعار حافظ داشتیم.

باری درباب ماندگاری آثار هنرمندان معاصر تنها می‌توان گمانه‌زنی کرد، آن‌هم در کمال احتیاط. در این مقاله بر همین اساس، یعنی در چارچوب تبیین و سنجش احتمالات، نگاهی می‌اندازیم به دو خصوصیت شعر شاملو که می‌توانند ماندگاری آن را به خطر بیندازند، یعنی با گذشت زمان به محبوبیت و اثرگذاری آن لطمه بزنند. تأکید می‌شود که آن‌چه این‌جا درباره‌ی آینده‌ی شعر شاملو گفته خواهد شد، همه از مقوله‌ی طرح احتمالات است، نه حکم و قضاوت قطعی. دیگر این که هیچ‌یک از گزاره‌های این مقاله بر انکار ارزش ادبی شعر شاملو مبتنی نیست. چنان‌که از بخش آغازین مطلب پیداست، شاملو را یکی از درخشان‌ترین چهره‌های شعر مدرن فارسی از آغاز تا کنون می‌شناسیم. هدف از این مقاله تنها ارائه‌ی دیدگاهی دیگر است دربرابر نظر آن دسته از هواداران شاملوی بزرگ که بر کرسی قضاوت آیندگان می‌نشینند و شعر شاعر محبوب خود را بی‌هیچ احتیاطی برات ماندگاری و جاودانگی می‌دهند. باشد که از این پس حتی در تکریم بزرگان واقعی، که شاملو یکی از آنان است، جانب اعتدال را نگاه داریم.

موضع شاملو در برابر خواننده

نخستین از دو خصوصیت شعر شاملو که گفتیم، می‌توانند به ماندگاری آن لطمه وارد کنند، جایگاهی است که آفریننده‌ی این شعر برای خود قائل است، یعنی موضعی که شاعر از آن خواننده را مخاطب قرار می‌دهد. شاملو خود را در موضع انسانی می‌بیند که

^۸ ضیاء موحد در: در مصراع‌ی کوتاه به بلندای ابدیت ...، ص ۳۵۷.

^۹ صالحی، ص ۳۳۸.

^{۱۰} آفتاب را گو که برنیاید ...، ص ۱۰۵.

^{۱۱} ن. ک. آتشی، ص ۶۲.

^{۱۲} درمیان دوستان و هواداران شاملو جای کسانی که پس از مرگش با روی‌کردی معتدل و عقلانی به او یا شعرش پرداختند، البته خالی نیست. به عنوان نمونه می‌توان به محمد قائد اشاره کرد که در مقاله «مردی که خلاصه‌ی خود بود» بدون هیچ مبالغه‌ای جنبه‌های گوناگون و گاه حتی نامطلوب کنش اجتماعی شاملو را به تصویر می‌کشد و در عین حال چهره‌ای عمیقاً انسانی و دوست‌داشتنی از وی ارائه می‌کند (ن. ک. قائد). اما متأسفانه شمار این اشخاص به مراتب کمتر از هواداران افراطی شاعر است.

همه چیز را می‌داند، اما همسرنوشت کسانی است که نمی‌دانند و نمی‌فهمند، و البته شاعر در قبال این جمع ناآگاه احساس مسئولیت می‌کند و نجات آنان را رسالت خود می‌شناسد. این ذهنیت شاملو که در شعرش حضور مداوم و محسوس دارد، گاه کم‌رنگ‌تر و گاه پررنگ‌تر نمایان می‌شود و در موارد بسیار نیز خود را به عریان‌ترین صورت به رخ خواننده می‌کشد:

ای کاش می‌توانستم

— یک لحظه می‌توانستم ای کاش —

بر شانه‌های خود بنشانم

این خلق بی‌شمار را،

گردِ حبابِ خاک بگردانم

تا با دو چشمِ خویش ببینند که خورشیدشان کجاست
و باورم کنند.

ای کاش

می‌توانستم!^{۱۳}

بر آسمان

اما

سرودی بلند می‌گذرد

با دنباله‌ی طنین‌اش، برادران!

من این‌جا پا سفت کرده‌ام که همین را بگویم

اگرچند

دور از آن‌جا که می‌باید باشم

زندانی‌ی سرکشِ جانِ خویش‌ام و

بی‌من

آفتاب

بر شالی‌زارانِ دره‌ی زیراب

غریب و دل‌شکسته می‌گذرد.^{۱۴}

شاملو در عین حال خود را قربانی همان مردمی می‌داند که قصد نجاتشان را دارد:

فریاد کردم:

«ای مسافر!»

^{۱۳} شاملو، مرثیه‌های خاک، ص ۶۵۸، «با چشم‌ها...».

^{۱۴} شاملو، ابراهیم در آتش، ص ۷۳۲، «غریبانه».

با من از آن زنجیریان بخت که چنان سهم‌ناک دوست می‌داشتم
این‌مایه ستیزه چرا رفت؟
با ایشان چه می‌بایدم کرد؟^{۱۵}

این است که گاه برمی‌آشوبد و آنان را دشنام می‌دهد:

عشقِ تو مرا تسلا می‌دهد.
نیز وحشتی
از آن که این رمه آن ارج نمی‌داشت که من
تو را ناشناخته بمیرم.^{۱۶}

ای محتضران
که امیدی و قیج
خون به رگ‌هاتان می‌گرداند!
من از زوال سخن نمی‌گویم
ایا خود از شما — که فتحِ زوال‌اید
و وحشت‌هایِ قرنیِ چنین آلوده‌ی نامرادی و نامردی را
آن‌گونه به دنبال می‌کشید
که ماده‌سگی
بویِ تندِ ماچه‌گی‌اش را. —
من از آن امیدِ بی‌هوده سخن می‌گویم
که مرگِ نجات‌بخشِ شما را
به امروز و فردا می‌افکند:
«— مسافری که به انتظار و امیدش نشسته‌اید
از کجا که هم از نیمه‌ی راه
بازنگشته باشد؟»^{۱۷}

حتّی مخاطبان مستقیم شعر شاملو از پرخاش‌های وی بی‌نصیب نمی‌مانند:

کجاست باراندازِ این تلاشِ به جان خریده به نقدِ تمامِ عمر؟
کدام است دست‌آوردِ این همه راه؟ —

^{۱۵} شاملو، لحظه‌ها و همیشه، ص ۴۴۲، «وصل ۳».

^{۱۶} شاملو، آیدا: درخت و خنجر و خاطره، ص ۵۳۰، «شبانہ ۶».

^{۱۷} همان، ص ۵۳۲، «شبانہ ۷».

گرگوشان را

به چاووشی

ترانه‌ئی خواندن

و کوران را

به ره‌آورد

عروسکائی رنگین از کول‌بارِ وصله بر وصله بر آوردن^{۱۸}

جایگاه ویژه‌ای که شاملو از آن خود می‌داند و موضع برتری که در برابر خواننده اتخاذ می‌کند، در جامعه‌ای توتالیت‌ر که بسیاری از مردمانش مرعوب الگوهای گوناگون رفتار و گفتار مستبدانه هستند، می‌تواند برای شعر وی مزیتی باشد و بر شمار هواداران و ستایشگران آن بیفزاید. اما بی‌تردید همین امر، یعنی برتری خواهی آشکار شاعر، ارتباط برقرار کردن با شعر او را برای خواننده‌ای که به بلوغ فکری رسیده و شأن انسان بالغ را برای خود قائل باشد، دشوار می‌سازد. حال در جهانی که به سوی فردگرایی می‌رود و انسان‌ها هر روز حقوق و ارزش و اعتبار بیشتری برای خود طلب می‌کنند، اگر بخواهیم دربارهٔ محبوبیت شاملو نزد نسل‌های آینده گمانه‌زنی کنیم، می‌توان تصور کرد که هرچه زمان پیشتر می‌رود، بر شمار کسانی که بازتاب ذهنیت برتری‌خواه وی در آثارش را مخّل‌التذاذ از شعر او می‌بینند، افزوده شود.

در نقد شعر مدرن فارسی سخن گفتن شاملو با مخاطبان شعرش از موضع برتر عمدتاً به عنوان نکته‌ای زبانی بررسی شده است. شاید نخستین کسی که آن را مطرح کرد، رضا براهنی بود که به «کیفیت پیغمبرانه سخن گفتن شاملو» اشاره نمود و آن را نتیجهٔ تأثیرپذیری زبان شاعر از «ترجمهٔ فارسی تورات و انجیل» دانست.^{۱۹} اما شواهدی که آوردیم، و البته شواهد بسیار دیگر که می‌توان به آسانی در متن شعرهای شاملو یافت، به روشنی نشان می‌دهد که نکتهٔ مورد بحث در درجهٔ اول با ذهنیت شاعر و تصور او از نقش و جایگاه خود ارتباط دارد، نه با زبان. شاملو «پیغمبرانه» سخن می‌گوید، زیرا برای خود نقش پیغمبرانه قائل است. او در شعری به نام «لوح» از دفتر *آید: درخت و خنجر و خاطره*^{۲۰} این نقش را حتی در قالبی نمایشی بازی می‌کند، تا برای خواننده شبهه‌ای دربارهٔ تصور شاعر از جایگاه خود باقی نماند. شاعر در این شعر از پلکانی تاریک فرود می‌آید و بر پاگردی می‌ایستد، تا انبوه منتظران را موعظه کند. او لوحی گلی در دست دارد که مردم را به آموزه‌های نوشته بر آن فرامی‌خواند. مردم نادان اما، آن چنان که در احادیث دینی نمونهٔ آن را بسیار خوانده‌ایم، به سخن او بی‌اعتنایی می‌کنند. بدین ترتیب تلاش شاعر یا پیغمبر (که البته آموزه-هایش آسمانی نیست، بلکه برعکس، می‌کوشد تا نگاه خلق را به جای آسمان متوجه زمین کند) بی‌نتیجه می‌ماند. نمونه‌ای دیگر سطرهای آغازین شعر «و حسرتی ۴» از دفتر *مرثیه‌های خاک* است که شاعر را در هیئت مسیحی مبارز نشان می‌دهد:

با خشم و جدل زیستم.

و به هنگامی که قاضیان

اثبات آن را که در عدالت ایشان شایبه‌ی اشتباه نیست

انسانیت را محکوم می‌کردند

و امیران

^{۱۸} شاملو، مدایح بی‌صله، ص ۹۵۴-۹۵۵، «توازی‌ی ردّ ممتدّ...».

^{۱۹} ن. ک. براهنی، قالب شعر شاملو، ص ۹۰۵.

^{۲۰} ص ۵۷۸-۵۸۷.

نمایش قدرت را

شمشیر بر گردن محکوم می‌زدند،

محتضر را

سر بر زانوی خویش نهادم.^{۲۱}

باری مشکل می‌توان پنداشت که نسل‌های آینده به همان سادگی نسل‌های دیروز و امروز دعوی «پیغمبری» و زعامت شاعر را بپذیرند.

نسبت انسان و طبیعت در شعر شاملو

دومین خصوصیتی که می‌توان حدس زد، با گذشت زمان به جاذبه شعر شاملو لطمه بزند، نسبت انسان و طبیعت در آن است. انسان‌گرایی را به‌درستی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های محتوایی شعر شاملو و یا حتی رکن اساسی محتوای آن دانسته‌اند. براهنی سال‌ها پیش اعلام کرد: «شاملو شعر خود را در اختیار انسان گذارده است»^{۲۲}. محمد مختاری نیز نوشت که شاملو «شعرش را وقف ستایش انسان، به ویژه ستایش نخبگان کرده است»^{۲۳}. سپانو معتقد است که شاملو «شعر اجتماعی را در خدمت انسان قرار داد» و «انسان‌گرایی» را «میراث بزرگ او» می‌داند.^{۲۴} محمود معتقدی هم می‌نویسد که «کارنامه‌ی شعری شاملو آمیزه‌ای از اندیشه و عشق به والایی انسان بوده است»^{۲۵}. آری، شاملوی شاعر بیش از هر موضوع دیگر متوجه انسان بود و طی چند دهه با تلاش و استقامتی ستودنی رعایت حریم و حقوق او را گوشزد کرد. تفاوت فاحش تصویری که شعر شاملو از انسان ارائه می‌کند و نگاه رایج به انسان و حقوق او در ایران طی همان دوران شاعری شاملو نشان‌دهنده ارزش و اهمیت دریافت شاعر از انسان و کرامت انسانی است: در شعر شاملو انسان موجودی است که هیچ اهانتی به ساحت او جایز نیست و کوچک‌ترین تجاوز به حریم حرمت او گناهی نابخشودنی است؛ در جامعه اما ابتدایی‌ترین حقوق انسان را «به دینار و درم برکشیده‌اند و فروخته»^{۲۶}.

ولی نگاه شاملو به انسان، به‌رغم آن‌چه در ستایش آن گفته شد، وقتی درمقابل نگاه شاعر به طبیعت قرار می‌گیرد، تصویری از نسبت انسان و طبیعت به دست می‌دهد که می‌توان حدس زد با گذشت زمان بر محبوبیت شعر او تأثیر منفی بگذارد. سخن از ارزش مطلق و بلاشرط انسان و بی‌اعتباری محض طبیعت در برابر او، یا نسبت مالک و مملوکی حاکم میان انسان و طبیعت در شعر شاملو است. انسان شاملو تنها هدف و مفهوم و فایده متصور جهان هستی است و با فرض نبودن او جهان گویی از خود تهی می‌شود:

در غیاب انسان

^{۲۱} ص ۶۷۰.

^{۲۲} براهنی، نماینده واقعی شعر امروز، ص ۸۶۴.

^{۲۳} ن. ک. مختاری، ص ۲۷۲.

^{۲۴} ن. ک. صاحب‌نظران درباره شاملو می‌گویند، ص ۳۴.

^{۲۵} معتقدی، ص ۵۳۴.

^{۲۶} شاملو، ابراهیم در آتش، ص ۷۴۶، «شارتی».

این انسان هیچ وظیفه‌ای در قبال سیاره‌ای که بر آن زندگی می‌کند و سایر ساکنانش ندارد؛ برعکس، به نظر می‌رسد، شاملو تا میانه دوران شاعری خود قدر و منزلت انسان را پیش از هر چیز مبتنی بر توانایی او در غلبه بر طبیعت و مسخ کردن آن می‌بیند، طبیعتی که حقارت آن در چشم شاعر به‌راستی حیرت‌انگیز است:

آیا انسان معجزه‌ئی نیست؟

انسان ... شیطانی که خدا را به زیر آورد، جهان را به بند کشید و زندان‌ها را درهم شکست! — کوه‌ها را درید، دریاها را شکست، آتش‌ها را نوشید و آب‌ها را خاکستر کرد!^{۲۸}

[...] گردن به غرور برافراشت * و فریاد برداشت: اینک من! آدمی! پادشاه زمین!
و جان‌داران همه از غریب او بهراسیدند * و غروری که خود به غرّش او پنهان بود بر جان‌داران همه چیره شد [...].

پس پُشته‌ها و خاک به اطاعت آدمی گردن نهادند * و کوه به اطاعت آدمی گردن نهاد * و دریاها و رود به اطاعت آدمی گردن نهادند * [...] و از جان‌داران هر چه بود آدمی را بنده شدند، در آب و به خاک و بر آسمان [...] * و مُلک جهان او را شد * و پادشاهی‌ی آب و خاک، او را مسلم شد * و جهان به زیر نگین او شد به تمامی [...].

پس صورت خاک را بگردانید * و رود را و دریا را به مهر خویش داغ بر نهاد به غلامی * و به هر جای، با نهاد خاک پنجه در پنجه کرد به ظفر * و زمین را یک‌سره بازآفرید به دستان [...].^{۲۹}

شاملو با گذشت زمان، شاید در اثر تأمل در نابسامانی‌های جامعه بشری، موضع خود را تعدیل می‌کند، یعنی ارزش انسان را بیشتر در گرو رعایت اصول اخلاقی می‌بیند تا در چیرگی بر طبیعت. معجزه انسان که زمانی، چنان‌که نقل شد، «به بند کشیدن جهان» بود، اینک چیز دیگری است:

مُعْجَزه کن مُعْجَزه کن

که مُعْجَزه

تنها دست‌کارِ توست

.....

و دادگری

^{۲۷} شاملو، مدایح بی‌صله، ص ۹۲۸، «ترجمان فاجعه».

^{۲۸} شاملو، هوای تازه، ص ۲۷۱-۲۷۲، «غزل آخرین انزوا ۱».

^{۲۹} شاملو، آیدا: درخت و خنجر و خاطره، ص ۵۴۲-۵۴۳.

معجزه‌ی نهائی‌ست.^{۳۰}

اما شاعر تا پایان راه خود قوانین اخلاقی را محدود به حوزه روابط انسانی می‌داند و برای خود و هموعانش کوچک‌ترین وظیفه‌ای در قبال سایر جان‌داران و اصولاً طبیعت تعریف نمی‌کند. در آخرین دفتر شعر شاملو، حدیثِ بی‌قراری‌ی ماهان، نیز جهان و هستی هدف و مفهومی جز انسان ندارد:

انسانی تو

.....

هستی

معنای خود را با تو محک می‌زند.^{۳۱}

و طبیعت همچنان بی‌ارزش و شایسته تحقیر است:

اقیانوس نیستی تو

جلوه‌ی سیالِ ظلماتِ درون.

کوه نیستی

خشکینه‌ی بی‌انعطافی‌ی محض.^{۳۲}

بدین ترتیب شاعر در آستانه قرن بیست و یکم به‌رغم همه بلاهایی که انسان بر سر طبیعت آورده، هنوز نوع بشر را نعمتی برای جهان می‌داند، چندان که گویی از آن انتظار دارد قدردانِ انسان باشد:

نه عادلانه نه زیبا بود

جهان

پیش از آن که ما به صحنه بر آییم.

به عدل دست‌نایافته اندیشیدیم

و زیبایی

در وجود آمد.^{۳۳}

ناگفته پیداست که دیدگاه شاملو در زمینه مورد بحث چقدر از ذهنیت و افکار جریان‌های پیشرو حافظِ طبیعت که به شکل مدرن خود از دهه شصت قرن بیستم در جهان غرب پدید آمدند و از آن زمان روزبه‌روز گسترده‌تر شده‌اند، دور است. تحت تأثیر این

^{۳۰} شاملو، ترانه‌های کوچکِ غربت، ص ۸۳۱، «خطابه‌ی آسان، در امید».

^{۳۱} ص ۱۰۲۹-۱۰۳۰، «آشتی».

^{۳۲} همان، ص ۱۰۲۹، «آشتی».

^{۳۳} شاملو، در آستانه، ص ۹۸۳، «نه عادلانه نه زیبا بود ...».

جریان‌ها انسان امروز دهه‌هاست که هرروز بیش از پیش خود را به مثابه خطری برای زمین می‌نگرد و ارزش نوع بشر را در نسبت مستقیم با مسئولیت‌پذیری وی در قبال طبیعت و جان‌داران می‌سنجد.

اما تصوّر شاملو از جایگاه نوع بشر در نظام هستی و نسبت انسان و طبیعت فقط در قیاس با دست‌مایه‌های فکری این‌گونه جنبش‌های اجتماعی شکل گرفته در نیمه دوم قرن بیستم ناسنجیده و کهنه نمی‌نماید، بلکه اصولاً و به معنای واقعی کلمه ماقبل‌مدرن است. در عهد باستان بود که انسان خود را تنها موجود ارزشمند و صاحب‌اهمیت در عالم می‌دانست و افلاطون بود که هیچ قرابتی میان انسان و جانوران نمی‌دید. پندار ارسطو، که زمین در مرکز کیهان قرار دارد و اجرام آسمانی همه به‌گرد آن می‌چرخند، به خوبی تصوّر خودپسندانه‌ای را که انسان دوران او از جایگاه و اهمیت خود داشت، منعکس می‌کند. این اندیشه نیز که هدف نهایی آفرینش پدید آوردن انسان بوده است، از عناصر تفکر ارسطویی است. برعکس، با شروع عصر مدرن و جهش‌های علمی روزافزون بشر؛ از زمانی که انسان ذره‌ذره به عظمت عالم هستی پی برد، و به این حقیقت که زمین فقط سیاره کوچکی در یکی از میلیاردها کهکشان کیهان است؛ از زمانی که نظریه تکامل مطرح شد و بشر دانست که با سایر ساکنان زمین خویشاوند است و چندان تافته جداافتاده‌ای نیست، هرروز بیش از پیش فروتن شد و تصوّرش را از خویش به واقعیت‌های عینی جهان بیرون نزدیک کرد. عواقب زیست‌محیطی ناگوار انقلاب صنعتی نیز در درازمدت بشر را بالاخره متوجه مسئولیتش در قبال طبیعت کرد، اگرچه رفتارش با طبیعت هنوز چنان‌که باید، نیست.

ملخص کلام این‌که تصوّر شاملو از رابطه صحیح انسان و طبیعت، تصوّری که در آن انسان مالک مطلق طبیعت، یگانه موجود صاحب‌حق و ارزش‌بلاشرط است و طبیعت عاری از اعتبار و محکوم و مملوک انسان، با نگرش انسان قرن بیست‌ویکم منطبق نیست و امروزه جز در برخی جهان‌بینی‌های مذهبی جایی ندارد – حتی پیروان مکتب مارکسیسم-لنینیسم که تا پیش از فروپاشی اردوگاه شرق چنین نگاهی به انسان و طبیعت داشتند، امروزه در آن بازبینی‌هایی کرده‌اند. پس می‌توان حدس زد که این تصوّر با گذشت زمان نامقبول‌تر از امروز نیز بشود و به جاذبه شعر شاملو لطمه بزند. سخن از این نیست که آیندگان نگاه شاملو به رابطه انسان و طبیعت را کهنه خواهند یافت؛ ما خود امروز آثار بسیاری از هنرمندان قرن‌های گذشته را می‌خوانیم و دوست می‌داریم، اگرچه نگرش آنان به امور و پدیده‌ها در چشمان کهنه می‌نماید. مشکل این است که شاملو در این زمینه به وضوح از زمان خود عقب مانده است. تصوّر شاملو از نسبت انسان و طبیعت با زمان خود وی ناسازگار است، این است که ناپذیرفتنی است و به احتمال با گذشت زمان ناپذیرفتنی‌تر می‌شود.

شاملو در شعر «در آستانه»، از مجموعه‌ای با همین نام، گویی خود با تأمل در گذشته طولانی شاعری‌اش نگاه تحقیرآمیزی را که همیشه به طبیعت داشته، نسخ می‌کند، آن‌جا که فروتنانه و صادقانه می‌سراید:

دستانِ بسته‌ام آزاد نبود تا هر چشم‌انداز را به جان دربرکشم

هر نغمه و هر چشمه و هر پرنده

هر بدرِ کامل و هر پگاهِ دیگر

هر قلّه و هر درخت و هر انسانِ دیگر را.^{۳۴}

ارزش‌ها و جاذبه‌های آثار هیچ هنرمندی نباید سبب شود تا هواداران او در سنجش آن آثار جانب احتیاط را رها کنند و به مبالغه و افراط بگرایند. به‌ویژه باید توجه داشت که هیچ‌کس نمی‌تواند و نباید بر مسند قضاوت تاریخ تکیه زند و حکم ماندگاری آثار هنرمند معاصری را صادر کند. شعر احمد شاملو نیز از این قاعده مستثنی نیست. شاملو را باید از درخشان‌ترین چهره‌های شعر مدرن فارسی از آغاز تا کنون دانست که شعرش به دلایل عدیده از تشخص و کیفیت عالی برخوردار است. اما در آثار این هنرمند بزرگ نیز می‌توان خصوصیتی را یافت که شاید بر محبوبیت شعرش نزد آیندگان تأثیر منفی بگذارند. بازتاب دادن داعیه برتری شاعر بر خواننده و ارائه تصویری واپس‌گرایانه از نسبت انسان و طبیعت دو نمونه از این خصوصیات هستند. دعوی زعامت شاملو بر مردم از چشم هیچ خواننده جدی شعر او پنهان نمی‌ماند. نیز نسبت مالک و مملوکی حاکم میان انسان و طبیعت، به عبارتی ارزش مطلق و بلاشرط انسان و بی‌اعتباری محض طبیعت، در دیوان اشعار شاملو شواهد روشن و پرشمار دارد. می‌توان تصور کرد که نسل‌های آینده در مقایسه با نسل‌های دیروز و امروز هم دعوی برتری شاعر را کمتر تحمل کنند و هم نگاه تحقیرآمیز او به طبیعت را دشوارتر بپذیرند. به‌رغم این حدس‌ها، در نهایت تاریخ است که نشان خواهد داد، شعر شاملو تا چه اندازه مقبول طبع آیندگان خواهد بود.

منابع

- آتش، منوچهر. بدون عنوان. *بامداد همیشه (یادنامه احمد شاملو)*. تنظیم از آیدا سرکیسیان. تهران: نگاه، ۱۳۸۱. ص ۶۲.
- «آفتاب را گو که برنیاید: متن سخنرانی جمشید برزگر بر مزار احمد شاملو شاعر ملی ایران». *ادیسه‌ی بامداد*. گردآورنده پرهام شهرجردی. تهران: کاروان، ۱۳۸۱. ص ۱۰۵-۱۰۶.
- از بامداد: گفت‌وگوهایی پیرامون زندگی و آثار شاملو*. [مصاحبه‌کننده] مهدی مظفری ساوجی. تهران: مروارید، ۱۳۸۶.
- براهنی، رضا. «قالب شعر شاملو». *طلا در مس (در شعر و شاعری)*. جلد دوم. تهران: زریاب، ۱۳۸۰. ص ۸۹۵-۹۲۵.
- براهنی، رضا. «نمایندۀ واقعی شعر امروز». *طلا در مس (در شعر و شاعری)*. جلد دوم. تهران: زریاب، ۱۳۸۰. ص ۸۶۳-۸۹۳.
- «بزرگ شاعر از نگاه شاعران». *نافه* ۳ و ۴ (مرداد و شهریور ۱۳۷۹): ص ۲۶-۳۳.
- «در مصراعی کوتاه به بلندای ابدیت: گفت‌وگویی با ضیاء موحد درباره‌ی احمد شاملو». *ادیسه‌ی بامداد*. گردآورنده پرهام شهرجردی. تهران: کاروان، ۱۳۸۱. ص ۳۵۵-۳۷۲.
- دولت‌آبادی، محمود. «بر مزار شاعر». *بامداد همیشه (یادنامه احمد شاملو)*. تنظیم از آیدا سرکیسیان. تهران: نگاه، ۱۳۸۱. ص ۳۰-۳۱.

شاملو، احمد. «آیدا: درخت و خنجر و خاطره!». احمد شاملو: مجموعه آثار. دفتر یکم: شعرها. چاپ دوم. تهران: زمانه و نگاه، ۱۳۸۰. ص ۵۰۵-۵۹۰.

شاملو، احمد. «ابراهیم در آتش». احمد شاملو: مجموعه آثار. دفتر یکم: شعرها. چاپ دوم. تهران: زمانه و نگاه، ۱۳۸۰. ص ۷۰۹-۷۵۲.

شاملو، احمد. «ترانه‌های کوچک غربت». احمد شاملو: مجموعه آثار. دفتر یکم: شعرها. چاپ دوم. تهران: زمانه و نگاه، ۱۳۸۰. ص ۸۰۳-۸۴۲.

شاملو، احمد. «حدیث بی‌قراری ماهان». احمد شاملو: مجموعه آثار. دفتر یکم: شعرها. چاپ دوم. تهران: زمانه و نگاه، ۱۳۸۰. ص ۱۰۱۷-۱۰۵۴.

شاملو، احمد. «در آستانه». احمد شاملو: مجموعه آثار. دفتر یکم: شعرها. چاپ دوم. تهران: زمانه و نگاه، ۱۳۸۰. ص ۹۶۱-۱۰۱۶.

شاملو، احمد. «لحظه‌ها و همیشه». احمد شاملو: مجموعه آثار. دفتر یکم: شعرها. چاپ دوم. تهران: زمانه و نگاه، ۱۳۸۰. ص ۴۰۹-۴۴۸.

شاملو، احمد. «مدایح بی‌صله». احمد شاملو: مجموعه آثار. دفتر یکم: شعرها. چاپ دوم. تهران: زمانه و نگاه، ۱۳۸۰. ص ۸۴۳-۹۶۰.

شاملو، احمد. «مرثیه‌های خاک». احمد شاملو: مجموعه آثار. دفتر یکم: شعرها. چاپ دوم. تهران: زمانه و نگاه، ۱۳۸۰. ص ۶۴۵-۶۸۴.

شاملو، احمد. «هوای تازه». احمد شاملو: مجموعه آثار. دفتر یکم: شعرها. چاپ دوم. تهران: زمانه و نگاه، ۱۳۸۰. ص ۸۳-۳۱۰.

«صاحب‌نظران درباره شاملو می‌گویند». دنیای سخن ۹۱ (پاییز ۱۳۷۹): ص ۳۴-۳۵.

صالحی، سید علی. «الوداع ... ناصری نازنین». بامداد همیشه (یادنامه احمد شاملو). تنظیم از آیدا سرکیسیان. تهران: نگاه، ۱۳۸۱. ص ۳۳۸-۳۴۰.

قائد، محمد. «مردی که خلاصه خود بود». دفترچه خاطرات و فراموشی و مقالات دیگر. تهران: طرح نو، ۱۳۸۰. ص ۲۸۱-۳۲۱.

مختاری، محمد. انسان در شعر معاصر یا (درک حضور دیگری). با تحلیل شعر نیما، شاملو، اخوان، فرخزاد. چاپ سوم [۹]. تهران: توس، بدون تاریخ.

معتقدى، محمود. «اندكى روشن تر از خاموش». / احمد شاملو: شاعر شبانه‌ها و عاشقانه‌ها. به كوشش و گردآورى بهروز صاحب-اختيارى و حميدرضا باقرزاده. تهران: هيرمند، ۱۳۸۱. ص ۵۳۳-۵۳۴.

Rezvani, Saeid. *Moderne persische Lyrik: Eine analytische Untersuchung*. Hg. Philip G. Kreyenbroek. Göttinger Orientforschungen. III. Reihe: IRANICA. Neue Folge 1. Wiesbaden: Harrassowitz, 2007.